



# جنگ جهانی اول



زونکه نایتسل  
ترجمه مهدي تدینى

# جنگ جهانی اول



بنگاه ترجمه و نشر  
کتاب پارسه

سرشناسه: نایتسل، زونکه، ۱۹۶۸-م. Neitzel, Sönke, 1968-  
عنوان و نام پدیدآور: جنگ جهانی اول/زونکه نایتسل/ ترجمه مهدی تدینی  
مشخصات نشر: تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه ۱۴۰۲  
مشخصات ظاهری: ۲۹۶ ص  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۵۳-۹۵۲-۶

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: Weltkrieg und revolution : 1914-1918/19,2008

موضوع: جنگ جهانی اول، ۱۹۱۴-۱۹۱۸م. -- آلمان/ جنگ جهانی اول، ۱۹۱۴-

۱۹۱۸م. -- اروپا/ اروپا -- تاریخ -- بحران ژوئیه، ۱۹۱۴م/ آلمان -- تاریخ

-- انقلاب، ۱۹۱۸م.

شناسه افزوده: تدینی، مهدی، ۱۳۵۹-، مترجم

رده‌بندی کنگره: D۵۱۵

رده‌بندی دیویی: ۹۴۰/۳۱۱

شماره کتابشناسی ملی: ۷۳۴۹۶۱۲



## ■ جنگ جهانی اول

مجموعه ایدئولوژی پژوهی

زونکه نایتسل / ترجمه مهدی تدینی

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

آماده‌سازی و تولید:

چاپ و صحافی: دالاهو

طراحی گرافیک: پرویز بیانی

نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۴۰۲، ۱۱۰۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.

هرگونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازه کتبی از ناشر است.

### بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴.

طبقه سوم، تلفن، ۰۵۶۴۷۷۴۰۵

@ketabeparseh





### زونکه نایتسل (۱۹۶۸)

این تاریخ‌نگار آلمانی که در حوزه تاریخ نظامی تخصص دارد، به عنوان استاد «تاریخ جدید» و «تاریخ بین‌الملل» در دانشگاه گلاسکو و مدرسه اقتصاد لندن تدریس کرده و از سال ۲۰۱۵ صاحب کرسی «تاریخ نظامی و تاریخ فرهنگ خشونت» در دانشگاه پوتسدام است. او آثار پرشماری به‌ویژه در زمینه تاریخ نظامی در عصر جدید دارد.



برای ایللیای عزیزم





## فهرست

- یادداشت مترجم ..... ۱۱
۱. مقدمه ..... ۱۹
۲. مسیر منتهی به جنگ ..... ۲۹
۳. جنگ ..... ۴۹
- حال و هوای اوت ..... ۴۹
- امیدهای پیروزی: لشکرکشی‌های ۱۹۱۴ ..... ۵۴
- پیشروی و جنگ ایستا: جنگ در سال ۱۹۱۵ ..... ۷۳
- بحران در همهٔ جبهه‌ها: جنگ در سال ۱۹۱۶ ..... ۸۴
- دفاع راهبردی: جنگ در سال ۱۹۱۷ ..... ۱۰۱
- واپسین برگ برنده: هجوم‌های بهارهٔ آلمان در سال ۱۹۱۸ ..... ۱۱۴
۴. نظم نوین اروپا؟ ..... ۱۲۱
- چشم‌انتظار پیروزی ..... ۱۲۱
- صلح، اما با چه کسی؟ ..... ۱۲۸
- از قطعنامهٔ صلح بتمان هولوگ تا ورود امریکا به جنگ ..... ۱۴۲
- ابتکارهای صلح در سال ۱۹۱۷ ..... ۱۵۳
- نظم نوین اروپا ..... ۱۵۷

## ۱۰ ■ جنگ جهانی اول

- ۱۶۷.....جامعه در جنگ
- ۱۶۷.....اقتصاد و امور مالی
- ۱۸۵.....خوراک
- ۱۹۳.....سیاست داخلی
- 
- ۲۰۷.....فروپاشی و انقلاب
- ۲۰۷.....نجات هر آنچه هنوز می توان نجات داد
- ۲۱۷.....تحول و آغازی دوباره
- 
- ۲۳۵.....صلحی که صلح نبود
- ۲۴۵.....یادداشت ها
- ۲۷۵.....گزیده کتابنامه
- ۲۸۱.....نمایه

## یادداشت مترجم

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که از ویرانه‌های جنگ جهانی اول سر برآورده است. جنگ جهانی دوم بس مهیب‌تر و خانمانسوزتر از جنگ جهانی اول بود، اما با همهٔ آخرازمان‌گونگی‌اش تنها آن چیزی را که پیش‌تر از خاکستر جنگ اول زاده شده بود، تثبیت و ماندگار کرد. جهان کهن با امپراتوری‌های سترگ و شهریاران پدرسالارانه‌اش، با سلطان‌ها، قیصرها، تزارها، دربارهای پرشکوه و ساختارهای حکومتی (نیمه)فتوئدالی‌اش فروریخت. روسیهٔ تزاری، آلمان و بیلهمی، عثمانی سلطانی و اتریش-مجارستان هابسبورگی در غرقاب جنگ به تاریخ پیوستند و نقشه‌های ژئوپولیتیک، حکومت‌ها و فرهنگ‌های سیاسی نوین جای آن هیمنه‌های کهن را گرفت. در تاریخ‌نگاری جهان، سال‌های ۱۷۸۹ تا ۱۹۱۴ را «قرن نوزدهم بلند»<sup>۱</sup> می‌نامند؛ یعنی دوره‌ای که با انقلاب فرانسه آغاز شد و با جنگ جهانی اول پایان یافت. پایان قرن نوزدهم بلند با پایان این دنیای قدیم همزمان شد.

---

۱. دربارهٔ این تعبیر بنگرید به پانوشت ص ۲۱.

اما این فروپاشی فقط سهم قدرت‌های شکست‌خورده در جنگ نبود. پس از جنگ جهانی اول، با برپایی جامعه ملل و ظهور ابرقدرت نوپای امریکا، فرانسه و بریتانیا هم رفته‌رفته باید خود را با جهان جدید سازگار می‌کردند و به سرزمین‌های زیر سلطه خود حق تعیین سرنوشت می‌بخشیدند؛ تعبیری که یکی از شعارهای اصلی ویلسون در واپسین مراحل جنگ بود. البته فرایند تبدیل بریتانیا و فرانسه به دو قدرت غیرامپراتورانه به کندی پیش می‌رفت و هنوز چند دهه زمان و جنگی بس بزرگ‌تر باید سپری می‌شد تا این دو قدرت با واقعیت کنار آیند؛ و نیز همچنان به گذشت زمان نیاز بود تا خودآگاهی ملی در مناطق زیر سلطه‌شان به حدی رشد کند که دیگر با هیچ ابزار سخت و نرمی نتوان جلوی آزادی‌خواهی و استقلال‌جویی آن مردمان را گرفت.

قدرت‌های غربی در جنگ جهانی اول — در چارچوب بخشی از تبلیغات جنگی — به خود می‌بالیدند که دشمنانشان قدرت‌هایی مرتجع، خودکامه و غیردموکراتیک‌اند. البته بزرگ‌ترین مشکل این ادعا این بود که روسیه تزاری با آن فرمانروایی خودکامه‌اش یار باوفای متفقین غربی بود و همین نشان می‌داد این دوگانه دموکرات و غیردموکرات چندان صادقانه نبود و جنگ بیش از هر چیز سر قدرت و تقسیم جهان بود، نه سر ارزش‌ها. به هر روی، هیچ بعید نبود که نظاره‌گران و تفسیرگران جنگ گمان کنند این واپسین سرکشی نظام‌های اقتدارگرا خواهد بود و جهان از این پس به گونه‌ای مردم‌سالارانه‌تر — و در نتیجه احتمالاً صلاح‌طلبانه‌تر — اداره خواهد شد. اما این یکی از واهی‌ترین امیدهای تاریخ بود! جنگ زمینه را برای به قدرت رسیدن ایدئولوژی‌های توتالیتیر مدرن فراهم کرد. فرسایش جنگ باعث سست شدن پایه‌های حاکمیت تزاری، بروز انقلاب روسیه و به قدرت رسیدن بولشویسم شد. در سال‌های پس از جنگ نیز جهان با پدیده سیاسی «فاشیسم» روبرو شد؛ ابتدا در شکل ملایم‌تر ایتالیایی آن، و بعد در شکل مهیب ناسیونال‌سوسیالیستی

آن در آلمان. در مقایسه با این نظام‌های توتالیترو و تا مغز استخوان ایدئولوژیک، آن قدرت‌های اقتدارگرای پیش از جنگ رژیم‌هایی بسیار کم‌آزار و ساده‌دل به نظر می‌رسیدند. اکنون می‌شد دید آرمان خام‌اندیشانه و ایدئولوژیک دموکراسی خواهی از چالۀ نظام‌های اقتدارگرا درآمده و در چاه بی‌انتهای نظام‌های توتالیترو فرو افتاده است؛ می‌شد دید راه رسیدن به دموکراسی هرگز چنان سراسر نبود که منادیان آن گمان می‌کردند و معلوم شد خطرهایی که در دل انقلابیگری و دموکراسی خواهی نهفته بود می‌توانست بس هولناک‌تر و آزادی‌سوزتر از آن کثر خلی‌های پیر مردانۀ نظام‌های اقتدارگرای پیشین باشد. اکثر کتاب‌هایی که تاکنون منتشر کرده‌ام، مستقیم یا غیرمستقیم به پدیده فاشیسم می‌پردازند. از این رو گمان می‌کنم اجازه دارم قدری نظریه پردازانه درباره فاشیسم سخن بگویم. اهمیت سرنوشت‌ساز جنگ جهانی اول در ظهور پدیده فاشیسم آن گونه که باید دیده و واکاوی نشده است. در هیچ‌یک از «نظریه‌های فاشیسم» آن گونه که باید به این نکته توجه نشده که فاشیسم بیش از هر چیز معلول «تصادف جنگ جهانی» است؛ «تصادف» هم به این معنا که جنگ امری تصادفی بود و اصلاً می‌توانست رخ ندهد یا سرنوشت دیگری برای آن رقم خورد، و هم به این معنا که برخوردی نامنتظره میان پدیده هولناک جنگ و فاعلان تاریخی (سربازان، مردم عادی و سیاستمداران) رخ داد. بازیگران اصلی فاشیسم پساجنگ کسانی بودند که جنگ جهانی اول را با پوست و استخوان خود تجربه کرده بودند. چهار سال جنگ در سنگرهای نمود و مرگبار، رویارویی با ماشین فناورانه و غیرانسانی‌شده جنگ و له‌شدن میان چرخ‌دنده‌های آن، «گونه نوینی» از انسان پدید آورد؛ انسانی که تنها با نوعی جهان‌بینی مطلق‌انگارانۀ محض می‌توانست بار مرگ و مواجهۀ دمامد بار گبار فولاد را بردوش کشد. اما این جنگ روزی تمام می‌شد و آن «گونه نوین» انسان، انسانی که صفیر گلوله‌ها، انفجار خمپاره‌ها و ضرباهنگ

مرگبار تیربارها برای همیشه در ذهنش طنین انداز بود، دیر یا زود — اگر از این ضیافت خونبار جان به در می برد — باید به خانه بازمی گشت؛ باید به شهر، به زندگی مدنی، به کسب و کار و مادی گرایی روزمره بازمی گشت. او غریبه‌ای بود بازگشته از دوزخ، با روحی سوخته و ذهنی مثله شده. در دیده اش مردم جبهه نرفته یا گریزان از جنگ سست عنصرانی رقت انگیز بودند که برای زنده ماندن به هر خاشاک حقیرانه‌ای چنگ می زدند. و سیاستمداران، این خوش پوشان فرصت طلب و میان تهی که جز به منافع فردی و حزبی خُرد و تنگ نظرانه خود به چیزی نمی اندیشیدند، اصلاً چه می فهمیدند سرباز مسلکی چیست و آمیزه خون و باروت چه طعمی در دهان دارد؟!

سرباز بخت برگشته، سرافکنده و خون دل خورده با احساس ژرف و گزنده فراموش شدن و نادیده گرفته شدن، اجحاف دیدن و فهمیده نشدن، و تلخ تر از همه، با حس جانکاه خیانت دیدن، به شهری که دیگر بیگانه می نمود بازمی گشت؛ شهر سیاستمداران خیانت پیشه و مردمان بزدل؛ شهر انقلابی‌های کوتاه فکر و سرمایه داران خودپسند. و فاشیسم به راستی چه بود مگر انتقامی نظری و عملی از جهانی که این چنین دیده، پنداشته و درک شده بود؟! فاشیسم آمد تا سرباز مسلکی را بر روح جامعه و دولت حکمفرما کند، بساط احزاب خودبین و سیاستمداران و راج را جمع کند و جمهوری، این — به گمانش — عجزه هزار داماد را از ریشه برکند.

وقتی از دریچه آلمان به جنگ جهانی اول می نگریم — و این همان کاری است که کتاب پیش رو نیز می کند — و کاستی‌های آلمان در جبهه و پشت جبهه را در کوران جنگ نظاره می کنیم، این اندیشه به ذهن خطور می کند که انگار «ناسیونال سوسیالیسم» (نازیسم) نیز در کُنه خود و بدون آنکه آشکارا بیان کند، تقلایی نظری و عملی بود برای اینکه آلمان در آوردگاه آتی بتواند جبهه و پشت جبهه‌ای بی کم و کاست داشته باشد. هیتلر و یارانش در جنبش

ناسیونال سوسیالیستی، این فرزندان زخم خورده و کینه به دل گرفته جبهه‌های جنگ جهانی اول، در پس جهان‌بینی یهودی ستیزانه و ایدئولوژی سازش‌ناپذیر خود در واقع می‌خواستند آلمانی جنگاور بسازند؛ چونان هیولایی جنگجو، به گونه‌ای که تک‌تک اعضای جامعه سلول‌های مقاوم آن باشند، نهادهای حکومتی استخوان‌بندی پولادین و زره‌زمردین آن باشد و دیگر به هیچ‌نحو نتوان از پشت به آن خنجر زد.<sup>۱</sup> ناسیونال سوسیالیسم می‌خواست به تلافی شکست در جنگ جهانی اول، جسم و روح آلمان را به ماشینی جنگی تبدیل کند که از همه آن کاستی‌های نظامی که عامل شکست ناباورانه پیشین بود، زدوده باشد. تاوان جامعه‌ای که به جبهه و جبهه‌نشینان پشت کرد، این بود که اینک سر تا پا جبهه و پادگان شود و از این پس، فرد فرد این جامعه در هر کسوت و جایگاهی، سربازی شود گوش به فرمان فرمانده کل قوا: «پیشوا».

جنگ جهانی اول<sup>۲</sup>، نوشتهٔ پروفیسور زونکه نایتسل، از زاویه دید آلمان به جنگ جهانی اول می‌نگرد. «جنگ بزرگ» که بعدها به «جنگ جهانی» معروف شد، رفته‌رفته کل جهان را از امریکا تا ژاپن درگیر کرد. افزون بر کل اروپا که در دو جبهه شرقی و غربی درگیر جنگ بود، بخش مهمی از جنگ نیز در آفریقا و خاورمیانه جریان یافت. در جایی نبردها شدیدتر و پرحادثه‌تر بود و در جایی کمتر، اما در کل کشورها و سرزمین‌های پرشماری درون گرداب جنگ غلتیدند. بنابراین، اگر قرار باشد تاریخ جنگ جهانی اول را روایت کنیم، می‌تواند گستره‌ای بسیار پهناور را در بر گیرد. یک راه گریز از این بی‌کرانگی، گشودن دریچه‌ای محدود و روایت جنگ از یک

۱. اشاره به تعبیر «افسانهٔ خنجر از پشت»؛ برای توضیح در این باره بنگرید به پانوشت ص ۲۱۶.

۲. عنوان نسخهٔ آلمانی کتاب چنین است: جنگ جهانی و انقلاب ۱۹۱۸/۱۹۱۹ - ۱۹۱۴.

(Weltkrieg und Revolution, 1914-1918/19)